

A Critical Review on the Book *Fundamentals of Political Economy*

Gholamreza Mesbahi Moghaddam*

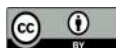
Abstract

The purpose of this article is to evaluate the book entitled "Fundamentals of Political Economy", which is presented from a Marxist point of view. The method of study is documentary and analytical. The result of the study is that the views of the work are criticized in terms of the production of material wealth, income distribution due to the ownership of the means of production, historical materialism, mode and relation of production, views on the laws of society, primitive man, language, labor theory of value, embodied labor, socially necessary labor time, money as a measure of value, surplus value, capitalist society, capital as the social relation of production, surplus labor, the fundamental contradiction of the capitalist system, the accumulation of capital and the deterioration of the conditions of workers and the industrial reserve army, land rent and large-scale production.

Keywords: Political Economy, Marxist Economics, Labor Theory of Value, Surplus Value, Capitalism.

* Full Professor, Imam Sadiq University, Tehran, Iran, gh.mesbahi@gmail.com

Date received: 09/05/2021, Date of acceptance: 31/10/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقدی بر کتاب مبانی اقتصاد سیاسی

غلامرضا مصباحی مقدم*

چکیده

هدف مقاله ارزیابی کتاب *مبانی اقتصاد سیاسی* است که از دیدگاه مارکسیستی ارائه شده است. مسئله مقاله بررسی دیدگاه‌های مطرح‌شده در کتاب در مورد اقتصاد سیاسی، با توجه به دانش اقتصاد و دلایل علمی، است. روش بررسی اسنادی و تحلیلی است. نتیجه بررسی آن است که دیدگاه‌های اثر از جهت نگاه به تولید ثروت مادی، توزیع درآمد به تبع مالکیت وسایل تولید، ادوار تاریخ بشر، نیروهای مولد و روابط تولیدی، دیدگاه نسبت به قوانین جامعه، انسان اولیه، ابزار کار و پیدایش زبان، نقش کار در ارزش کالاها، کار مجسم و مجرد، زمان کار اجتماعاً لازم، پول به عنوان معیاس ارزش، ارزش اضافی، وجه طبقاتی جامعه سرمایه‌داری، سرمایه به عنوان رابطه اجتماعی تولید، کار لازم و کار اضافی، تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری، قیمت کار، سرعت چرخ تولید و دست‌مزد، انباشت سرمایه و خراب‌ترشدن شرایط کارگران و ارتش ذخیره صنعتی، رانت زمین، و تولید بزرگ‌مقیاس مورد نقد است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی، اقتصاد مارکسیستی، نظریه ارزش کار، ارزش اضافی، سرمایه‌داری.

۱. مقدمه

در این کتاب مبانی اقتصاد سیاسی از دیدگاه مارکسیستی تبیین شده است. مسئله مقاله بررسی دیدگاه‌های اثر در مورد اقتصاد سیاسی با توجه به دانش اقتصاد و دلایل علمی و دقت عقلی است. هدف مقاله ارزیابی دیدگاه‌های اثر از جهت نگاه به مفاهیم اقتصادی از قبیل تولید، توزیع، مالکیت، عوامل تولید، و عایدی کار و سرمایه است. سؤال اصلی مقاله آن

* استاد، دانشگاه امام صادق، gh.mesbahi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۹



است که مفاهیم اقتصادی مطرح شده در کتاب *مبانی اقتصاد سیاسی* از دیدگاه دانش اقتصاد و دلایل علمی و دقت عقلی چگونه است؟

سازمان‌دهی مقاله به این شرح است. پس از مقدمه در بخش دوم، معرفی مؤلف و اثر ارائه می‌شود. بخش سوم به ارزیابی مختصر شکلی اثر اختصاص دارد. بخش چهارم به ارزیابی تفصیلی محتوایی اثر می‌پردازد. نتیجه‌گیری آخرین بخش مقاله را تشکیل می‌دهد.

۲. معرفی مؤلف و اثر

کتاب *مبانی اقتصاد سیاسی*، نوشته پیتر ایوانوویچ نیکی تین، در سال ۱۹۶۶ در مسکو منتشر شده و ناصر زرافشان آن را به فارسی ترجمه کرده است. انتشارات آگاه چاپ دوم کتاب را در سال ۱۳۸۷ در ۲۶۷ صفحه منتشر کرده است.

نیکی تین (۱۹۲۰-۱۹۹۹)، اقتصاددان و استاد مؤسسه پلی‌تکنیک کراسنودار (اکنون دانشگاه دولتی کوبان)، از دانش‌آموختگان دانشکده اقتصاد دانشگاه لنینگراد است. این کتاب به زبان‌های جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی و آلبانیایی، انگلیسی، عربی، بلغاری، مجاری، هلندی، اسپانیایی، مغولی، آلمانی، لهستانی، پرتهالی، رومانیایی، اسلواکی، فرانسوی، هندی، چک، سوئدی، ژاپنی، و زبان‌های دیگر منتشر شده است. چهل مقاله وی در نشریات محلی، از جمله در کراسنودار، منتشر شده است. (<<https://www.tinat.group>>).

این ترجمه از نسخه تجدیدنظرشده کتاب اصلی که در ۱۹۶۶ چاپ شده (۵۳ سال پیش)، انجام شده که بیش از پنج دهه از آن گذشته است. به همین علت، اطلاعات و آمار آن نیز قدیمی است.

این کتاب در یک مقدمه و هشت فصل تنظیم شده است. در مقدمه، اقتصاد سیاسی به صورت علمی تعریف شده است که با شالوده تکامل اجتماعی سروکار دارد و اقتصاد سیاسی را علم تکامل روابط اجتماعی-اقتصادی، یعنی روابط تولیدی بین افراد، می‌داند که به تبیین قوانینی می‌پردازد که تولید و توزیع ثروت را در جامعه انسانی در مراحل مختلف تکامل آن تنظیم می‌کنند (نیکی تین ۱۳۸۷: ۲۲).

فصل اول به تبیین شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری می‌پردازد. بدین منظور به شیوه تولید اشتراکی اولیه، برده‌داری، زمین‌داری، روابط ارباب و رعیتی، استثمار دهقانان توسط اشراف فئودال، شیوه تولید سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی وسایل تولید، و استثمار کار اجیرشده اشاره می‌کند. از فصول دوم تا ششم، سرمایه‌داری پیش از انحصار و در فصول هفتم و هشتم، سرمایه‌داری انحصاری یا امپریالیسم را توضیح می‌دهد.

فصل دوم از تحلیل کالا آغاز می‌کند و تولید کالایی، شیوه پیدایش آن، تقسیم تولید کالایی به کالای ساده و سرمایه‌داری، ارزش مصرفی و مبادله‌ای کالا، تقسیم کار به کار مجسم و کار مجرد، کار خصوصی و کار اجتماعی، و تبیین مقدار ارزش یک کالا را توضیح می‌دهد.

فصل سوم، به موضوع سرمایه، ارزش اضافی، و مزدها در نظام سرمایه‌داری می‌پردازد و به ارائه مباحثی مانند انباشت اولیه سرمایه، تولید ارزش اضافی و استثمار سرمایه‌داری، راه‌های دوگانه افزایش درجه استثمار، و مزد در نظام سرمایه‌داری می‌پردازد. استثمار سرمایه‌داری، زمان کار لازم و زمان کار اضافی، سرمایه به‌عنوان یک رابطه اجتماعی تولید، ارزش اضافی، و مبارزه طبقه کارگر بر سر مزد بیش‌تر اشاره می‌کند.

در فصل چهارم، درباره انباشت سرمایه و خراب‌تر شدن شرایط کارگران، انباشت سرمایه و ارتش بی‌کاران، قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری، و ارزش اضافی بحث شده است.

در فصل پنجم با عنوان «تبدیل ارزش اضافی به سود و توزیع آن بین گروه‌های مختلف استثمارگر» شکل‌های خاص سرمایه، سود متوسط و قیمت تولید، سود بازرگانی، سرمایه استقرایی - شرکت‌های سهامی، رانت زمین، و روابط ارضی در نظام سرمایه‌داری مطرح شده است. سرمایه‌داران در استثمار طبقه کارگر سهیم‌اند و ارزش اضافی تولیدشده توسط کارگران را میان خود تقسیم می‌کنند.

در فصل ششم، بازتولید سرمایه اجتماعی و بحران‌های اقتصادی تحلیل می‌شود. در این فصل سه زیرفصل بازتولید سرمایه اجتماعی، درآمد ملی، و بحران‌های اقتصادی مطرح شده است.

در فصل هفتم به معرفی خصوصیات اقتصادی امپریالیسم می‌پردازد. بدین منظور تراکم تولید و انحصارات، سرمایه مالی و الیگارشسی مالی، صدور سرمایه، تقسیم اقتصادی و سرزمینی جهان، و سود انحصاری یا نیروی محرکه سرمایه‌داری انحصاری بحث شده است.

در فصل هشتم، جایگاه امپریالیسم در تاریخ بحران عمومی سرمایه‌داری تبیین شده است. طبیعت امپریالیسم گذار است. محتوای اصلی عصر ما گذر از سرمایه‌داری به نظم جدید اجتماعی - اقتصادی است. تاریخ قرن بیستم نشان داده است که شیوه تولید سرمایه‌داری آینده‌ای ندارد و محکوم به حکم تاریخ است.

۳. ارزیابی شکلی اثر

کتاب از نظر ویژگی‌های فنی یعنی طرح جلد، صحافی، اندازه قلم، و ظواهر صفحه‌آرایی وضعیت مناسبی دارد. طرح جلد تاروپود را نشان می‌دهد که با محتوای کتاب، که مفاهیم اصلی اقتصاد سیاسی است، هم‌خوانی دارد. از نظر ویرایش ادبی، تا حد زیادی قواعد نگارشی و ویرایشی رعایت شده است، اما برای مثال در صفحه ۲۵ جمله با عبارت «تخمین زده می‌شود» آغاز شده است که در ساختار ترجمه‌ای ارائه شده است. هم‌چنین، در صفحه ۳۶ مقصود از «قال‌گری» روشن نیست یا در صفحه ۳۷ عبارت زیر ذکر شده است: «نیروهای مولد با چهارچوب تنگ روابط تولیدی زمین‌داری تصادم کردند». در صفحه ۷۱ اشتباه تایپی در سطر دوم «با» به جای «به» و در سطر سوم «تایی» به جای «تا» نوشته شده است. قطع کتاب رقعی است که با توجه به حجم کتاب (۲۶۷ صفحه) مناسب به نظر می‌رسد.

۴. ارزیابی محتوایی اثر

۱.۴ مذهب در نگاه مارکسیسم

این کتاب ذهنیتی از مذهب را مطرح می‌کند که درمقابل علم و عقل انسان است. برای مثال، مؤلف می‌نویسد: «اهل مذهب همیشه گفته‌اند که تکامل یک‌سره به اراده نیروهای ماورای طبیعی صورت می‌گیرد. اما علم و پراتیک انسان دخالت نیروهای ماورای طبیعی را در این روند به چالش کشیده‌اند» (نیکیتی تین ۱۳۸۷: ۱۰). حقیقت این است که مذهب نقش انسان در تکامل را انکار نمی‌کند، بلکه درمقابل انکار نقش خدا واکنش نشان می‌دهد. اصولاً خداوند انسان را آفریده است و مأمور عمران زمین قرار داده است. «هو انشأکم من الأرض و استعمرکم فیها» (هود: ۶۱)؛ «خداوند شما را از زمین ایجاد کرد و به آبادانی آن گماشت»، اما مارکسیسم نقش خدا را در آفرینش جهان و انسان انکار می‌کند. به علاوه، علم هیچ‌گاه نقش خدا را نفی نکرده است و نمی‌تواند نفی کند، زیرا دایره کار علم موضوعاتی است که قابل مشاهده و قابل مطالعه توسط محققانند و بحث از وجود خدا و نقش آفرینی او به‌طور عمده در قلمرو فراتر از علم به معنای دانش تجربی، یعنی در قلمرو فلسفه، است. البته خدا آفریننده مواد و ترکیباتی است که علم آن را موضوع مطالعه قرار می‌دهد و رموز خلقت الهی را در مواردی کشف می‌کند.

۲.۴ تولید ثروت مادی

مؤلف، در بیان تحلیل تکامل جامعه، عامل تعیین‌کننده جامعه را تولید ثروت مادی معرفی می‌کند و می‌گوید: «هر جامعه‌ای اگر تولید ثروت‌های مادی را متوقف سازد، از بین خواهد رفت. بنابراین، تولید ثروت مادی شالوده حیات و تکامل هر جامعه است. در روند تولید ثروت، کار انسانی، وسایل کار و نیز آنچه موضوع و موردکار انسان واقع شود دخالت دارند» (نیکی تین ۱۳۸۷: ۱۱). گرچه نویسنده کار را «خصوصیت انحصاری انسان» معرفی می‌کند، ولی تحلیل مادی نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد که چرا انسان در آفرینش تافته‌ای جدا بافته است؟ قبل از حضور انسان در زمین، حیوانات فراوانی زندگی می‌کرده‌اند و هیچ‌گونه تغییر و تحول معناداری در زمین رخ نداده بود. با ظهور انسان در زمین، سیر تحول و تکامل آغاز شد و اکنون به اوج خود رسیده است؛ یعنی انسان ظرفیت نوآوری و تحول‌آفرینی را داشته و این کار را به‌خوبی انجام داده است. این نقش‌آفرینی از نوع خلقت انسان است که خداوند او را به‌عنوان خلیفه خود در زمین آفرید (بقره: ۳۰)، مسجود فرشتگان ساخت (بقره: ۳۴)، امانت الهی را به او سپرد (احزاب: ۷۲)، انسان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری داد (اسرا: ۷۱)، و زمین را به‌گونه‌ای آفرید که انسان بتواند با کار در آن نیازهای خود را تأمین کند (ملک: ۱۵).

۳.۴ توزیع درآمد تابع مالکیت وسایل تولید

نویسنده آورده است: «اگر وسایل تولید، متعلق به مردم، یعنی تحت مالکیت جامعه باشد، کالاهای مصرفی به تناسب کاری که افراد صرف کرده‌اند، توزیع می‌گردد و این امر موجب ترقی مداوم سطح مادی و فرهنگی زندگی کلیه مردم می‌شود» (نیکی تین ۱۳۸۷: ۱۴).

اما تجربه تاریخی هشتادساله اجرای اندیشه سوسیالیستی چنین نتیجه‌ای را نشان نداد، ازسویی وضعیت رفاهی مردم در کشورهای سوسیالیستی فروتر از وضعیت مادی و رفاهی مردم در کشورهای سرمایه‌داری بود. ازسوی دیگر، در داخل کشورهای سوسیالیستی به‌ویژه اتحاد شوروی، وضع مادی مردم متناسب با نقش آنان در تولید نبود، بلکه ثروت بین آنان بسیار تبعیض‌آمیز توزیع شده بود.

۴.۴ ادوار تاریخ بشر

نویسنده ادوار تاریخ بشر را این‌گونه توصیف می‌کند: «در طول تاریخ بشر، پنج نظام اصلی روابط تولیدی شناخته شده است: روابط تولیدی جامعه ابتدایی، برده‌داری، زمین‌داری، سرمایه‌داری، و سوسیالیست» (نیکسی تین ۱۳۸۷: ۱۴). پیش از این‌که مارکسیسم این تقسیم‌بندی ادوار تاریخ را بیان کند، تاریخ مدون چنین ترتیب و نظم را گزارش نکرده است. البته خود مارکسیست‌ها نیز وفادار به چنین تحلیلی نمانده‌اند. وجه تولید آسیایی را، که فاقد دوره برده‌داری بوده است، استثنا معرفی کرده‌اند (ولی ۱۳۷۵: ۱۸۰-۱۸۳؛ دون ۱۳۶۸: ۱۶-۱۷).

۵.۴ نیروهای مولد و روابط تولیدی

نیروهای مولد و روابط تولیدی در مجموع «شیوه تولید» را تشکیل می‌دهند. قانون اقتصادی ارائه شده که رابطه علت و معلولی میان نیروهای مولد و روابط تولیدی و عملکرد خودبه‌خودی آن‌ها را بیان می‌کند: «روابط تولیدی با کاراکتر نیروهای مولد تناسب و هم‌بستگی دارند... روابط تولیدی با رشد و تکامل نیروهای مولد هم‌راه نمی‌شوند و مانع تکامل نیروهای مولد می‌گردند، به‌ناچار روابط تولید نوینی جای‌گزین آن‌ها می‌گردند» (نیکسی تین ۱۳۸۷: ۱۵). «زیربنا» مجموعه روابط تولیدی حاکم در یک جامعه است. زیربنا روبنایی هماهنگ با خود به‌وجود می‌آورد و تکامل آن را ایجاب و تعیین می‌کند. شیوه تولید، که وحدتی از نیروهای مولد و روابط تولیدی است، به‌انضمام روبنا در مجموع «شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی» را تشکیل می‌دهد (همان: ۱۷).

آن‌چه بیان شد، نظریه مادیت تاریخی مارکس است که تحول و تکامل تاریخ را حاصل تحولات ابزار تولید و روابط تولیدی می‌داند که به‌صورت دیالکتیکی، تحول را در جوامع بشری رقم می‌زند و از دوره‌ای به دوره بعدی منتقل می‌کند تا به دوره سوسیالیسم و کمونیسم برساند. مادیت تاریخی نظریه فلسفی عامی است که چگونگی تکوین جامعه و تحول آن را تبیین می‌کند. بر این اساس، هیچ حقیقت مطلق وجود ندارد، بلکه حتی معرفت و شناخت از حقایق نیز امری نسبی است و از درون روابط اجتماعی و به‌مقداری که این‌گونه روابط اجازه می‌دهند، می‌توان حقیقت را کشف کرد، اما این نتیجه را بر خود نظریه «مادیت تاریخی» تطبیق نمی‌دهند، بلکه مادیت تاریخی را حقیقت مطلق معرفی می‌کنند که در جریان تاریخ طولانی بشر حاکم بوده است و تعطیل‌بردار نیست و دچار

نقص و کاستی نمی‌شود. باید گفت که نظریه «مادیت تاریخی» نیز ناشی از روابط اجتماعی و اقتصادی معینی است که با تحول آن روابط ارزش خود را از دست می‌دهند. مارکس در عصر سرمایه‌داری مطلق قرن نوزدهم زندگی می‌کرد. شرایط حاکم این ذهنیت را برای او به وجود آورد که از بین بردن چنین سرمایه‌داری جز با نبرد طبقاتی که به تدریج رشد و افزونی پیدا می‌کند و به نقطه انفجار می‌رسد، تحقق نخواهد یافت. حال آن‌که پس از مرگ مارکس، اوضاع اجتماعی اروپای غربی تغییر یافت. تجربه‌های سیاسی امکان دست‌یافتن به دستاوردهای مهمی را برای توده‌های فقیر و زحمت‌کش با ورود به میدان سیاست فراهم ساخت و به رخ دادن یک انفجار اجتماعی برای کنترل سرمایه‌داری مطلق نیاز نبود (صدر ۱۳۸۷: ۷۳-۷۶).

۶.۴ دیدگاه مارکسیسم درباره قوانین جامعه

قوانین طبیعت و جامعه یک خصلت عمومی و مشترک دارند: عینی هستند، چه بخواهیم یا نخواهیم حاکم‌اند، انسان نمی‌تواند آن‌ها را عوض کند یا لغو کند، نمی‌تواند قوانین تازه‌ای بیافریند، و بر جامعه یا طبیعت تحمیل کند، بلکه تنها می‌تواند آن‌ها را کشف کند و در جهت منافع اجتماع به کار بگیرد (نیکسی تین ۱۳۸۷: ۱۸). قوانین اقتصادی با قوانین طبیعی تفاوت‌هایی دارند؛ نسبتاً کوتاه‌مدت‌اند و در طول دوره تاریخی معینی عمل می‌کنند، روابط تولیدی کهنه که طرد می‌شود یک دستگاه قوانین اقتصادی هم از بین می‌رود، و با آمدن روابط تولیدی نو، یک دستگاه دیگر از قوانین اقتصادی پدید می‌آید. رقابت و هرج و مرج تولید یکی از قوانین عینی نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد (همان: ۱۸، ۱۹). قوانین اقتصادی هنگامی که کشف شوند با مقاومت شدید نیروهای «در شرف زوال» روبه‌رو می‌شوند (همان: ۲۰).

دیدگاه مارکسیسم در مورد قوانین جامعه تحت‌تأثیر مکتب اصالت طبیعت شکل گرفته است. ژولین فروند می‌گوید: «در معرفت‌شناسی، هر نظریه‌ای که به‌بهانه این‌که جز الگوی طبیعی، الگوی دیگری از علم وجود ندارد، ویژگی علوم انسانی را نفی کند، مذهب اصالت طبیعت نامیده می‌شود» (فروند ۱۳۸۶: ۸، ۹). تأثیر اراده و اختیار انسان در افعال او، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، و تأثیری که اهداف، فرهنگ، و اعتقادات انسان در رفتارهای فردی و اجتماعی می‌گذارد، موجب می‌شود که قوانین علوم انسانی که به رفتار انسان‌ها مرتبط می‌شوند، ماهیتی کاملاً متفاوت با قوانین علوم طبیعی پیدا

کنند، زیرا اولاً روابط حاکم بر رفتار انسانی روابطی اختیاری و همراه با آزادی نسبی است و هم‌چون روابط فیزیکی جبری و تخلف‌ناپذیر نیستند. ثانیاً این روابط غایی است؛ یعنی اهداف ترسیم‌شده در ذهن انسان‌ها عامل اصلی این حرکات‌ها و روابط را تشکیل می‌دهند. ثالثاً ایده‌ها، اندیشه‌ها، و فرهنگ انسان‌ها عاملی است که کردارهای انسانی تحت تأثیر آن‌هاست و هرگونه تغییر و تحول در آن‌ها موجب تغییر و تحول در رفتارهای انسان می‌شود. تفاوت دیگر قوانین طبیعی و قوانین علوم اجتماعی در این است که قوانین طبیعی قوانین رفتار طبیعت است و قبل‌الاجتماع این قوانین وجود دارند و دانشمندان علوم طبیعی این قوانین را کشف می‌کنند، اما قوانین علوم اجتماعی با وجود انسان و با وجود جامعه انسانی پدید می‌آیند. بنابراین، قوانین بعدالاجتماع‌اند. البته قوانین علوم اجتماعی نیز امور واقعی و عینی هستند، اما از نوع واقعیت و عینیت در اجتماع. از این‌رو، تحت تأثیر روابط اجتماعی انسان‌ها شکل می‌گیرند و با تغییر روابط اجتماعی تغییر می‌کنند. به عبارت دیگر، حاصل تکرار این‌گونه روابط‌اند و معلول آن‌ها و نه علت آن‌ها (همان: ۱۷).

۷.۴ انسان اولیه

در این اثر آمده است:

تخمین زده می‌شود که حیات در روی کره زمین نه‌صد میلیون سال پیش آغاز شده است. درحالی‌که نخستین افراد انسان کم‌تر از یک میلیون سال است که پدید آمده‌اند، علم پیدایش بشر را در روی کره خاک بدین‌سان بیان می‌دارد: در نقاط مختلفی از اروپا، آسیا، آفریقا، که دارای آب‌وهوای گرم بودند، نژادی بسیار تکامل‌یافته از نوع میمون‌های بی‌دم ساکن بودند. در جریان یک دوره بسیار طولانی تکامل، انسان از این میمون‌های بی‌دم به‌وجود آمد (نیکی تین ۱۳۸۷: ۲۵).

تاریخ ظهور نخستین انسان در روی زمین یک حدس است و پژوهشی انجام نگرفته است که حاصل مطالعات ناشی از دیرینه‌شناسی باشد. برخی گمانه‌زنی‌ها درمورد وجود انسان نئاندرتال ارائه شده است که نمونه‌هایی از فسیل‌های آن‌ها وجود دارد، ولی هیچ دلیل علمی محکمی وجود ندارد که انسان نئاندرتال، که نوعی میمون است، از تبار انسان باشد. دربرابر این حدس‌ها، متن محکم و تردیدناپذیری وجود دارد که انسان نخستین را حضرت آدم به‌عنوان ابوالبشر معرفی می‌کند.

قرآن که خویش را متن تردیدناپذیر («لا ریب فیہ» (بقره: ۲)) معرفی می‌کند، در مقام پاسخ به مسیحیان، که عیسی مسیح (ع) را فرزند «الله» می‌دانستند، زیرا پدر نداشت، آدم را فاقد پدر و مادر و آفریده خدا از خاک، یعنی نوعی مستقل از همه حیوانات از جمله میمون‌ها، معرفی می‌کند (آل عمران: ۵۹) و برای نفی هرگونه تشکیک و تردید در مورد آموزه‌ها و اطلاعات آن می‌گوید: «اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم تردید دارید، همانند آن بیاورید» (بقره: ۲۳). «حتی اگر جن و انس دست‌به‌دست هم یا پشت‌به‌پشت هم بدهند، مثل یک سوره آن را نمی‌توانند بیاورند. بنابراین، باید اعتراف کنند که این آیات قرآن سخن خداست» (بقره: ۲۴)، اکنون نزدیک به ۱۴۰۰ سال از نزول قرآن می‌گذرد و عرب‌های ادیب، عده بسیاری مسیحی، یهودی، و عده‌ای غیرمعتقد به ادیان الهی و ابراهیمی وجود دارند و در تاریخ اسلام نیز بوده‌اند که اگر می‌توانستند، همانند یک سوره کوچک قرآن می‌ساختند، اما نتوانستند.

اولین کسی که نظریه داروین را، که مبنای دیدگاه مارکسیستی درباره حیات انسان در روی زمین دارد، رد کرده بنخنز آلمانی (۱۸۲۴-۱۸۹۹) است. او نظریه جهش در تکامل انواع را در مقابل نظریه تدریجی انواع داروین ارائه کرده است.

۸.۴ ابزار کار و پیدایش زبان

نویسنده می‌گوید:

با ساخته‌شدن کارافزارهای ساده در میان انسان‌های ابتدایی، نیاز به برقراری ارتباط با یکدیگر در جریان انجام کار و هنگام استفاده از ابزار کار به وجود آمد... زبان هم در همین زمان پدید آمد، کار و زبان تقطیعی تأثیر قاطعی در تکامل دماغی و مغزی موجود مزبور به جا گذاردند. نتیجتاً این کار بود که خود انسان را به وجود آورد. به این ترتیب، جامعه انسانی پیدایش و تکامل خود را مدیون کار است (نیکو تین ۱۳۸۷: ۲۶).

نویسنده در پاراگراف بالا دچار تناقض‌های روشنی شده است:

اولاً، گفته بود: «تولید ثروت مادی شالوده حیات و تکامل هر جامعه است، در روند تولید ثروت، کار انسان وسایل کار و... دخالت دارد» (همان: ۱۱). از این جمله استفاده می‌شود که وجود انسان باید قبل از کار او و قبل از وسایل کار، که خود او آن را ایجاد می‌کند، عینیت یافته باشد، درحالی که در این جا می‌گوید: «این کار بود که خود انسان را به وجود آورد». این تناقض روشن است.

ثانیاً، پیدایش زبان را نیز معلول برقراری ارتباط انسان‌ها با هم در جریان انجام کار و استفاده از کار می‌داند. گویی افزار کار موجب پیدایش زبان در انسان‌ها شده است، حال آن‌که روابط انسان‌ها با هم در یک خانواده دو نفره به زبان نیاز دارد تا با هم مفاهیم کنند تا چه رسد به روابط تعدادی از انسان‌ها با هم که وجود ابزار زبان ضرورت بیشتری پیدا می‌کند.

ثالثاً، کار و زبان را عامل تکامل دماغی و مغزی انسان شمرده است. باید گفت عکس این رابطه صادق است. به عبارت دیگر، زبان و نطق نشان وجود عقل است و در میان جانداران شناخته شده تنها انسان است که عقل دارد و در نتیجه می‌تواند سخن بگوید. از این رو، در منطق او را حیوان ناطق نامیده‌اند.

شهید صدر در کتاب گران‌قدر خود نقدی قوی و موضعی در قبال نظریه مارکسیست‌ها در مورد پیدایش زبان، تفکر، و عقل در جوامع بشری دارد (صدر ۱۳۸۷: ۸۴-۹۲).

۹.۴ علت ارزش کالاها فقط کار است

مارکسیسم مدعی است فایده کالاها، قابلیت عرضه و تقاضا، داشتن کالاها، و کم‌یابی آن‌ها هیچ‌یک ارزش نیست. تنها کار جوهر و ذات ارزش است. هرچه میزان کار لازم برای تولید این یا آن کالا بیش‌تر باشد، ارزش آن بالاتر و خود آن کالا گران‌بها تر است. طلا خیلی گران‌تر از زغال‌سنگ است، زیرا کاوش و جداکردن طلا از مواد دیگر به صرف کار خیلی بیش‌تری از استخراج همان میزان زغال‌سنگ نیاز دارد (نیکی تین ۱۳۸۷: ۴۹). کلیه کالاها ثمره کار انسان هستند و به این دلیل با یک‌دیگر مقایسه می‌شوند که هر کالا مقدار معینی کار در بر دارد (همان: ۵۰).

این دیدگاه ابتدا توسط جان لاک، فیلسوف انگلیسی، مطرح شد. پس از او آدام اسمیت درباره جوامع ابتدایی مطرح کرده است که در این جوامع کار اساس ارزش مبادله‌ای بوده است و بعداً ریکاردو نظریه مزبور را به صورت عام و فراگیر مطرح ساخته و کار را منشأ ارزش مبادله دانسته است. پس از ریکاردو، مارکس با روش خود و براساس مبانی خویش این نظریه را بازسازی کرده است. البته مارکس و ریکاردو متوجه شدند که این نظریه اولاً در شرایط احتکار کالا با واقعیت انطباق ندارد، بلکه در شرایط رقابت کامل صادق است. ثانیاً گفتند که کالا باید حاصل تولید اجتماعی باشد و شامل تولید فردی مانند تابلوی هنری و کتاب خطی میراث گذشته نمی‌شود.

شهید صدر در *اقتصادنا* می‌نویسد که مارکس برای نظریه ارزش خود از تحلیل مبادله دو کالا، مانند تخت چوبی و لباس ابریشمی، آغاز می‌کند. می‌گوید تخت و لباس از نظر ارزش مبادله‌ای با هم برابرند. چرا؟ زیرا نقطه مشترک بین آن‌ها یک چیز است و آن کار مجسم در هر دو کالا است که مقدار آن مساوی است. این نقطه مشترک نه منفعت مصرفی آن‌ها و نه ویژگی طبیعی آن‌هاست. بنابراین، کار گوهر ارزش مبادله‌ای است. اگر همین شیوه تحلیل را در مورد یک کالای حاصل کار اجتماعی و یک کالای حاصل کار فردی، که ارزش مبادله‌ای آن‌ها با هم برابر است، به کار بگیریم، مثلاً یک کتاب خطی که میراث کهن است یا یک تابلو نقاشی نفیس در بازار با کالایی که حاصل کار جمعی است، مانند خودرو گران‌قیمت مبادله شود، نقطه مشترک آن‌ها چیست؟ معلوم است که نه مواد طبیعی آن‌ها و نه منفعت حاصل از آن‌ها مشترک نیست. آیا مقدار کار مصرف‌شده در آن‌ها مشترک است؟ طبعاً نه.

نکته اول، البته می‌پذیریم که حتی قوانین طبیعی هم استثنا بردارند، اما ما درصدد کشف امر مشترک بین همه کالاها هستیم، چه حاصل کار اجتماعی باشد و چه حاصل کار فردی. همان روش تحلیل مارکس برای نظریه ارزش او می‌تواند ما را به نتیجه‌گیری برساند که در مقایسه ارزش مبادله بین همه انواع کالاها قابل‌تصمیم است.

نکته دوم، نظریه مارکس با مشکل دیگری در مورد محصولات کشاورزی روبه‌روست. می‌دانیم که در زمین می‌توان محصولات کشاورزی متنوعی کاشت، مثلاً گندم، پنبه، برنج، و...، اما زمین‌ها در استعداد طبیعی برای تولید محصولات مشابه نیستند. بعضی زمین‌ها برای تولید برنج مناسب‌ترند. زمین‌های دیگری برای تولید گندم یا پنبه و... اگر مقدار معینی کار صرف کشت زمین شود و در هر زمینی بذر متناسب با استعداد طبیعی زمین کشت شود، مقدار محصول بیش‌تر و با کیفیت بهتر می‌دهد و در صورتی که این تناسب رعایت نشود، ولی مقدار کار مصرف‌شده در کشت زمین برابر با حالت قبل باشد، محصول کم‌تر و با کیفیت پایین‌تر می‌دهد. آیا می‌توان محصول در دو حالت را دارای ارزش برابر دانست و با هم مبادله کرد، به این حساب که مقدار کار مصرف‌شده در دو حالت برابر است؟!

پاسخ روشن است. محصول دو حالت با هم برابر نیستند و ارزش آن‌ها نیز با هم برابر نیست، باینکه کار مقدار صرف‌شده در آن‌ها برابر است. این تفاوت قیمت محصول نشان‌دهنده نقش زمین در نتایج تولید محصول و پدیدآوردن ارزش مبادله‌ای است.

نکته سوم، هر کالایی که رغبت و تمایل مردم به مصرف آن به هر دلیل سیاسی، دینی، فکری، و... کاهش یابد، بخشی از ارزش مبادله آن از دست می‌رود، باینکه مقدار کار

مصرف‌شده در آن کاهش نیافته و شرایط تولید نیز تغییر نکرده است. این امر نشان می‌دهد که سودمندی و منفعت یک کالا و رفع نیاز انسان با مصرف آن کالا نیز در تعیین مقدار ارزش مبادله‌ای کالاها نقش دارد.

نکته چهارم، عوامل روانی فراوانی بر کار انسانی اثرگذار است و در کیفیت و اهمیت محصول کار نقش دارد. استعداد طبیعی و ظرفیت ذهنی کارگر، مقدار تمایل او به انجام کار، بروز نبوغ و تفوق بر دیگران، و عواطف انسانی او درقبال کار موجب روی آوردن او به کار، تلاش، و نوآوری و ابتکار می‌شود، هرچند کار او سخت باشد یا موجب بی‌میلی او به انجام کار می‌شود، هرچند قیمت محصول آن است و نمی‌توان همه این ابعاد را به کمیت عددی ساعت کار تبدیل کرد، بلکه نیازمند مقایسه کیفی بین حاصل کارهاست (صدر ۱۳۸۷: ۱۸۳-۱۹۲).

علاوه بر مطالب بالا در نقد نظریه ارزش مارکس، می‌توان به نقش ارزش ذاتی مواد و منابع طبیعی اشاره کرد. درختان جنگلی، حیوانات، صحرا، پرندگان، ماهیان دریاها، معادن نفت، گاز، طلا، اورانیوم، و سنگ و ... ارزش ذاتی برای مبادله دارند، بدون این که کار انسان بر آن‌ها انجام شده باشد. وجود همین گونه منابع در کشورهای غیرصنعتی موجب شد که کشورهای صنعتی دست به استعمار و سلطه بر آن‌ها بزنند و در تاریخ صدسال گذشته و بیش‌تر، برای دست‌یافتن به همین ثروت‌های طبیعی جنگ‌های بزرگی بین قدرت‌ها رخ داده است. چگونه می‌توان گفت هرگونه ارزش مبادله‌ای حاصل کار انسان است؟!

۱۰.۴ کار مجسم و کار مجرد

کار مجسم کاری است که به یک شکل مشخص، متناسب با هدف معین، و در جهت سودمند صرف شده باشد. در کار مجرد خصوصیت مشترک بین کارها وجود دارد و آن صرف نیروی کار به‌طور کلی و بدون توجه به شکل ویژه مصرف آن است؛ یعنی به‌کاررفتن عضلات، مغز، اعصاب، و غیره. کار وقتی مستقل از شکل مجسم آن در نظر گرفته شود، به‌اعتبار مصرف نیروی انسانی، کار مجرد است. کار مجرد ارزش یک کالا را تشکیل می‌دهد (نیکو تین ۱۳۸۷: ۵۱، ۵۲).

مارکس، در پی طرح نظریه ارزش کار، به تبیین و تعمیق مفهوم کار می‌پردازد و کار را به مجسم و مجرد تقسیم می‌کند و کار مجرد را منشأ ارزش کالا اعلام می‌کند. در جهان واقع، کار مجرد وجود ندارد، آنچه در عالم واقع وجود دارد، کار مشخص و معین کارگر

است. کار مجرد امری ذهنی است و برای امکان مقایسه بین انواع کار فکری، علمی، دستی، مدیریتی، و انواع کار در حوزه‌های مختلف تولیدی مطرح شده است و از این جهت ایرادی نیست. ایراد اساسی این است که کار مجرد، که امر واقعی نیست، منشأ ارزش کالا شمرده می‌شود که امری واقعی است. البته واقعیتی در عالم اجتماع دارد و براساس آن مبادلات انجام می‌گیرد، آن هم از سوی صاحب‌نظری که ماتریالیست است و اصالت را به ماده می‌دهد و امور ذهنی را انعکاس ماده می‌داند (مصباحی ۱۳۶۳: ۱۹۷-۲۰۰).

۱۱.۴ زمان کار «اجتماعاً لازم»

مارکس در ادامه عمق‌بخشیدن به تحلیل خود از نقش کار در ایجاد ارزش مبادله به توصیف زمان کار «اجتماعاً لازم» می‌پردازد و می‌گوید:

میزان ارزش یک کالا نمی‌تواند به وسیله مقدار کاری که عملاً توسط هر تولیدکننده به‌طور انفرادی برای تولید آن کالا انجام شده، اندازه‌گیری شود... بلکه به وسیله زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید کالای موردنظر، تعیین می‌گردد. زمان کار اجتماعاً لازم عبارت است از مدت زمانی که برای ساختن یک واحد کالا تحت شرایط اجتماعی متوسط تولید (تجهیزات فنی متوسط، تخصص و مهارت متوسط تولیدکننده و شدت کار متوسط) در رشته تولیدی موردنظر لازم است (نیکی تین ۱۳۸۷: ۵۴-۵۵).

زمان کار اجتماعاً لازم، به‌عنوان معیار سنجش ارزش کالاها ارائه شده است. معیار سنجش باید از ثبات و دوام برخوردار باشد همانند ساعت، متر، سنگ ترازو، و... به‌عبارت‌دیگر، باید کاملاً استاندارد باشد تا با آن موارد سنجش را محک بزنند، آیا زمان کار اجتماعاً لازم با تعریفی که مارکس ارائه می‌کند چنین است؟

زمان کار اجتماعاً لازم در شرایط تولیدی متفاوت، یکسان نیست و برای سنجش آن نیز باید معیار دیگری در نظر گرفت، متوسط زمان کار بابتکار و بدون آن و کار با دانش و مهارت و بدون مهارت، به‌آسانی قابل تعیین نیست (مصباحی ۱۳۶۳: ۲۰۲، ۲۰۳).

۱۲.۴ پول مقیاس ارزش

نویسنده اثر در مورد پول می‌گوید:

پول طی تکامل تاریخی تولید کالایی و مبادله، خودبه‌خود به‌وجود آمد... و در نتیجه تکامل طولانی اقتصاد کالایی، سرانجام نقش پول به‌طور کامل، به طلا واگذار شد... در

یک اقتصاد کالایی پیشرفته، پول وظایف زیر را انجام می‌دهد: به‌عنوان معیاس تعیین ارزش کالاها، به‌عنوان واسطه گردش، به‌عنوان وسیله انباشت، یا ذخیره‌اندوزی، به‌عنوان وسیله پرداخت و به‌عنوان پول جهانی... پول برای آن‌که به‌عنوان معیاس ارزش به‌کار رود، باید خودش ارزشی داشته باشد... ارزش یک کالا تنها به‌ازای کالای دیگری که خود دارای ارزشی باشد می‌تواند ارزیابی شود. ارزش یک کالا به‌وسیله طلا اندازه‌گیری می‌شود... مساوی‌دانستن یک کالا با مقدار معینی طلا، چون در واقع همیشه رابطه معینی بین ارزش کالا و ارزش کالای موردنظر وجود دارد، میسر می‌گردد. اساس این رابطه کار اجتماعاً لازم می‌باشد که صرف تهیه طلا و کالای دیگر شده است. کالاها ارزش خود را با مقادیر مشخص طلا یا نقره نشان می‌دهند. این مقادیر کالا-پول (کالایی که نقش پول را ایفا می‌کند) خود باید اندازه‌گیری شده باشند. واحد اندازه‌گیری پول وزن معینی از فلزی است که به‌عنوان پول مورد استفاده می‌باشند (نیکو تین ۱۳۸۷: ۶۰، ۶۱).

نکات بالا به اظهارنظر زیادی نیاز ندارد، زیرا همه سخن مارکس در مورد پول، درباره پول کالایی، و در نهایت طلاست که از ۱۹۷۱ به بعد دیگر وجود خارجی ندارد. اکنون عمده پول جهان پول اعتباری و الکترونیک است و تحلیل مارکس ظهور آن را پیش‌بینی نکرده است. از زمان پیدایش پول اعتباری محض، طلا فقط کالا است، ولی پول اعتباری معیاس ارزش است، بدون این‌که خود ارزش داشته باشد. واحد اندازه‌گیری پول دیگر فلز قیمتی مانند طلا و نقره نیست. ارزش طلا نیز با پول اعتباری اندازه‌گیری می‌شود. پول اعتباری حاصل کار اجتماعاً لازم نیست، بلکه به اراده ناشر آن بستگی دارد، این تحلیل به‌خوبی جزئی‌نگری مارکسیسم در سایر تحلیل‌ها را نیز نشان می‌دهد.

یکی از نکات شگفت در تحلیل پول پیدایش خودبه‌خودی آن است که برخلاف قانون عام علیت است؛ یعنی پیدایش پول در تاریخ مبادلات بدون علت بوده است، نقض قانون علیت امری محال است، و مجال بحث آن در فلسفه است.

۱۳.۴ ارزش اضافی

نویسنده می‌گوید: «برای آن‌که پول به سرمایه تبدیل گردد، سرمایه‌دار باید کالایی را در بازار بیابد که وقتی به‌کار رفت، ارزشی بیش‌تر از آنچه خود در عمل دارد به‌وجود آورد. این کالا نیروی کار است». نویسنده پیش‌تر از کالا تعریفی ارائه کرده است که شامل نیروی انسانی نمی‌شود و گفته است: «کالا فراورده‌ای است که پیش از هرچیز یک نیازمندی انسان را برآورده کند و در مرحله بعدی برای فروش، برای مبادله تولید شده باشد» (نیکو تین ۱۳۸۷: ۸۱).

کالا در تعریف فوق فرآورده است. نیروی انسانی فرآورده نیست. کالا نیازمندی انسان را برمی آورد. نیروی کار در صنعت و مانند آن نیاز تولید را تأمین می کند. کالا برای فروش و مبادله تولید شده است. نیروی انسانی برای فروش تولید نشده است. به علاوه، کالا یک شیء مادی، قابل مشاهده، حس شدنی، و لمس شدنی است. نیروی انسانی قابل مشاهده نیست، بلکه آثار آن قابل مشاهده است.

در اصطلاح متعارف، نیروی انسانی را خدمات می شمارند، ولی مارکس آن را کالا نامیده است تا بتواند تحلیل خود را برپایه آن بنا کند. هم چنین، نیکی تین می گوید:

توانایی انسان به انجام کار را نیروی کار می گویند. این نیروی کار، تنها زمانی که صاحب آن زنده باشد وجود دارد و یک کارگر برای زنده بودن و برای دوام و بقای خود نیازمند مقدار معینی وسایل و اسباب معاش است. در نتیجه ارزش نیروی کار، با ارزش اسباب معاشی که کارگر برای گذران زندگی و بقای خود و توانایی کار خود به آن ها نیاز دارد، تعیین می شود (همان).

مطلب بالا تبیین تفاوت ارزش کار و ارزش نیروی کار است. بنابر تحلیل مارکس، ارزش کار همه ارزش افزوده ای است که در جریان تولید به وجود آمده است و ارزش نیروی کار مقدار معینی از مواد غذایی و امکانات معیشت است که انرژی از دست رفته نیروی کار را برای او جبران می کند که در مناسبات سرمایه داری عنوان «مزد» به خود می گیرد. ارزش کار افزون از ارزش نیروی کار است. سرمایه دار به کارگر ارزش نیروی کار را می دهد، ولی ارزش کار را دریافت می کند. مابه تفاوت ارزش کار و ارزش نیروی کار ارزش اضافی است که به نظر مارکس، صاحب سرمایه آن را از کارگر سرقت می کند. مارکس منکر خلق ارزش اضافی از ناحیه سرمایه صنعتی است، حال آن که سرمایه صنعتی نیز اضافه ارزش تولید می کند. اگر سرمایه صنعتی به سایر عوامل تولید مانند منابع طبیعی، شامل زمین و مواد معدنی، سرمایه مالی که برای خرید خدمت و مانند آن هزینه می شود، و سرمایه انسانی از جمله مهارت مدیریت افزوده و ترکیب شود، ارزش اضافه ای تولید می شود که در صورت نبود سرمایه صنعتی، چنین ارزش اضافه ای تولید نمی شود، اما مارکس می گوید: «این خصوصیت نیروی کار است که سرچشمه ارزش اضافی، یعنی آن چیزی است که مورد نظر سرمایه داران می باشد» (همان: ۸۲).

نیکی تین (همان: ۸۶) مجموع هزینه یک سرمایه دار را برای تهیه پانصد دست لباس طبق جدول ۱ برمی شمرد.

جدول ۱. مجموع هزینه سرمایه‌دار برای پانصد دست لباس

ارزش پارچه پشمی	۴۵,۰۰۰ دلار
ارزش لوازم و تجهیزات	۱۵,۰۰۰ دلار
ارزش استهلاک و غیره	۵,۰۰۰ دلار
ارزش نیروی کار	۲,۵۰۰ دلار
جمع	۶۷,۵۰۰ دلار

این سؤال پیش می‌آید که ارزش کار مدیر در روند تولید، که امکانات کار را گردآوری و هماهنگ می‌کند، کجا در نظر گرفته می‌شود؟ هم‌چنین، عنصر ریسک در تولید را چه کسی برعهده می‌گیرد؟ پاداش او چگونه تعیین می‌شود؟
 نیکی تین (همان: ۸۷) مجموع هزینه یک سرمایه‌دار را برای تهیه هزار دست لباس طبق جدول ۲ برمی‌شمرد.

جدول ۲. هزینه‌های صرف‌شده سرمایه‌دار برای هزار دست لباس

ارزش پارچه پشمی	۹۰,۰۰۰ دلار
ارزش لوازم و تجهیزات	۳۰,۰۰۰ دلار
ارزش استهلاک و غیره	۱۰,۰۰۰ دلار
ارزش نیروی کار	۲,۵۰۰ دلار
جمع	۱۳۲,۵۰۰ دلار

در ادامه، می‌نویسد:

از فروش لباس‌ها در بازار (هر دست ۱۳۵ دلار) معادل ۱۳۵ هزار دلار عاید سرمایه‌دار می‌شود. او با ۱۳۲ هزار و پانصد دلار که سرمایه‌گذاری کرده ۲۵۰۰ دلار ارزش اضافی کسب کرده است.

تحصیل ارزش اضافی با این واقعیت تبیین می‌شود که کارگران ساعاتی بیش از آنچه برای تولید ارزش نیروی کار که فروخته‌اند لازم بوده، کار کرده‌اند. نتیجه این‌که ارزش اضافی حاصل استثمار طبقه متکی به نیروی کار به وسیله سرمایه‌داران است (همان).

در بیان فوق، هیچ‌گونه استدلالی برای اختصاص ارزش اضافی به کارگران ارائه نشده است، حال آن‌که همین‌گونه بیان را می‌توان درباره سرمایه صنعتی داشت، زیرا سرمایه صنعتی در تولید مؤثر است. در صورت نبود سرمایه صنعتی مقدار کم‌تری تولید، همراه با

هزینهٔ بیش‌تر، صورت می‌گیرد. بنابراین، باید سهم سرمایهٔ صنعتی در افزایش تولید و کاهش هزینهٔ تولید را نیز در نظر گرفت و این سهم صرفاً استهلاک ماشین‌آلات نیست که در ضمن تولید پدید آمده است، بلکه بر اثر کار با ابزار و ماشین‌آلات کارگر توانسته است مقدار بیش‌تری کالا تولید کند.

مزد کارگر در بازار کار و قیمت محصول در بازار کالاها تعیین می‌شود. بازار کالاها پیچیده‌تر از آن است که به‌سادگی بتوان آن را با بازار کار مقایسه کرد. گاهی تولیدات ناشی از کار و کارگر در بازار کالاها با ارزش کم‌تری فروش می‌رود و سرمایه‌دار از این بابت زیان می‌کند و گاهی بر اثر افزایش بهره‌وری سرمایه یا نیروی کار یا بهره‌وری عوامل تولید به‌طور کلی سود بیش‌تری نصیب سرمایه‌دار می‌شود.

۱۴.۴ وجه طبقاتی جامعهٔ سرمایه‌داری

نیکی تین می‌نویسد: «وجه مشخصهٔ جامعهٔ بورژوازی وجود دو طبقهٔ اساسی متعارض بورژوازی و طبقهٔ کارگر است» (نیکی تین ۱۳۸۷: ۹۰).

در حال حاضر، در جوامع سرمایه‌داری سه گروه وجود دارند: سرمایه‌داران، کارگران، و گروه سوم، یعنی کسانی که با سرمایه و نیروی کار خود کار می‌کنند و این گروه طیف وسیعی را شامل می‌شوند. مانند صاحبان بنگاه‌های کوچک تولیدی، تاکسی‌داران، صاحبان مغازه‌های محلی، و عرضه‌کنندگان خرد کالاها و خدمات.

۱۵.۴ سرمایه به‌مثابهٔ یک رابطهٔ اجتماعی تولید

نویسنده در تعریف سرمایه می‌گوید:

وسایل تولید به‌خودی‌خود سرمایه نیستند... وسایل تولید تنها وقتی سرمایه هستند که اموال خصوصی سرمایه‌داران باشند و برای استثمار طبقهٔ کارگر به‌کار روند. سرمایه مقدار معینی پول یا وسایل تولید نیست، بلکه یک رابطهٔ اجتماعی - تولیدی معین تاریخی است که در آن، ابزار و اسباب تولید و هم‌چنین اسباب اصلی معاش در مالکیت سرمایه‌دار است، در حالی که طبقهٔ کارگر که نیروی مولد اصلی جامعه است، از وسایل تولید و اسباب معاش محروم می‌باشد. این طبقه مجبور به فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران و تحمل فشار استثمار است. به‌سخن دیگر، سرمایه ارزشی است که با استثمار کار مزدبگیر ارزش اضافی تولید می‌کند (نیکی تین ۱۳۸۷: ۹۱).

این تعریف از سرمایه ساخته ذهن سوسیالیست‌ها و کمونیست‌هاست. وسایل تولید وقتی سرمایه است که آن زایش‌های تازه‌ای پدید آید که بدون وجود چنین وسایلی پدید نمی‌آید؛ چه اموال خصوصی سرمایه‌داران و چه سهام خرد تعدادی از سهام‌داران و اعضای شرکت تعاونی یا شرکت‌های سهامی بزرگ یا کارگران تولیدکننده در شرکت باشد.

مارکسیست‌ها همواره سعی می‌کنند قالب‌های تحلیلی خود را بر واقعیت‌های اقتصادی—اجتماعی تحمیل کنند. آن‌ها از حوادث و وقایع اقتصادی تفسیر و تحلیل مطابق با واقعیت‌های جامعه که مقبول دیگران نیز باشد ارائه نمی‌کنند، بلکه تفسیر و تحلیلی می‌دهند که اصول اندیشه خود را توضیح دهند.

نیکو تین می‌گوید: «سرمایه ثابت (C) ارزش اضافی تولید نمی‌کند. بنابراین، هنگام تعیین نرخ ارزش اضافی نباید آن را به حساب آورد» (همان: ۹۴).

تردیدی نیست که ماشین‌آلات به تولید کالاها سرعت می‌بخشند، کار را برای تولیدکننده تسهیل می‌کنند، و حتی سختی و شدت کار را کم می‌کنند. همین‌ها نشان می‌دهد که ماشین‌آلات ارزش اضافی تولید می‌کنند. به دستگاه‌های اتوماتیک که به نیروی انسانی کم‌تر نیاز دارند توجه کنید. چگونه بدون کمک اساسی نیروی انسانی تولید انبوه می‌کنند؟ آیا این تولید انبوه نشان‌دهنده ارزش اضافی ناشی از ماشین‌آلات صنعتی نیست؟

۱۶.۴ کار لازم و کار اضافی

نویسنده کار کارگر را به دو قسمت کار لازم و کار اضافی تقسیم می‌کند: «یعنی کارگر نصف ساعات روزانه را برای خود و دیگر را بدون هیچ‌مزدی برای سرمایه‌دار کار می‌کند. هرچه نسبت کار اضافی به کار لازم بیش‌تر باشد، نسبت استثمار هم بیش‌تر است» (نیکو تین ۱۳۸۷: ۹۵).

مارکسیسم سرمایه را غیرمولد می‌داند و همه تولید ارزش را به نیروی کار نسبت می‌دهد. از این رو، کار را به دو بخش تقسیم می‌کند: کار لازم کاری است که برای کسب دست‌مزد نیروی کار ضروری است؛ کار اضافی همه کاری است که بیش از مقدار کار لازم باشد و با تقسیم کار بر مقدار کار لازم نسبت استثمار را استخراج می‌کند.

معنای این رابطه این است که هر قدر وسایل کار ساده‌تر باشد و نیروی انسانی بیش‌تری به کار گرفته شود، تولید محصول کم‌تر می‌شود، درجه استثمار پایین‌تر است و هر میزان مسائل کار پیشرفته‌تر باشد و از نیروی انسانی کم‌تری استفاده کند، درجه استثمار نیروی کار شدیدتر می‌شود.

اگر زمان کار لازم ثابت بماند، با افزایش ساعات کار روزانه، زمان کار اضافی هم بیش تر خواهد شد... فرض کنید زمان روزانه کار از ده ساعت به دوازده ساعت افزایش یابد. زمان کار اضافی، به جای پنج ساعت، هفت ساعت خواهد شد (همان: ۹۶).

اگر با استفاده از ابزار کار پیشرفته تر استفاده از نیروی انسانی کم تری نیاز باشد، در این صورت با استفاده از نیروی انسانی کم تر در تولید با عدم افزایش ساعت کار باید ارزش اضافی کم تری تولید شده باشد، حال آن که محصول و بازدهی تولید افزایش می یابد. مارکسیسم از تحلیل چنین پدیده ای ناتوان است و ناگزیر فرض مسئله را جایی برده است که زمان کار لازم ثابت بماند، ولی ساعات کار روزانه نیروی کار افزایش یابد که در عالم واقع و در جامعه صنعتی چنین فرضی تحقق نخواهد یافت یا بسیار نادر خواهد بود؛ به ویژه آن که در حال حاضر، قوانین کار اجازه چنین رفتاری را به کارفرما نمی دهند.

۱۷.۴ ارزش اضافی فوق العاده

نیکو تین می نویسد:

ارزش اضافی فوق العاده مابه التفاوت ارزش اجتماعی کالا است با ارزش فردی نازل تر آن... این گونه ارزش اضافی را منحصراً آن کارفرمایانی به دست می آورند که نخستین کسانی باشند که ماشین آلات تازه با بازده تولیدی بیش تر را نصب و مورد بهره برداری قرار داده باشند... (نیکو تین ۱۳۸۷: ۱۰۰).

عبارت فوق به خوبی نشان می دهد که ماشین آلات تازه دارای بازدهی تولیدی بیش تر است که به افزایش ساعات نیروی کار یا بالارفتن مهارت نیروی کار ربطی ندارد و این نقض نظریه ارزش اضافی مارکس است.

۱۸.۴ تضاد اساسی نظام سرمایه داری

این نکات در کتاب مطرح شده است:

اول: «تولید ماشینی به مقیاس وسیع شالوده یک روند خودبه خودی اجتماعی شدن کار و تولید را فراهم کرد» (نیکو تین ۱۳۸۷: ۱۰۴).

دوم: در این حال، کلیه مؤسسات تولیدی و زمین و ثروت های طبیعی آن، هم چنان در مالکیت خصوصی باقی مانده بودند، فرآورده های کار اجتماعی توسط سرمایه داران

تصاحب می‌شد و این امر موجب تکامل یافتن تضادی بین خصلت اجتماعی کار و شکل خصوصی کاپیتالیستی تصاحب ثمرات تولید گردید. این تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری است (همان: ۱۰۵).

سوم: «سرمایه‌داری با تکامل نیروهای مولد، در ترکیب جامعه تغییراتی را پدید می‌آورد و نیروهایی را به وجود می‌آورد که سرانجام همین شرایط جدید و همین نیروها موجب دگرگونی خود این نظام می‌شوند» (همان).

در مورد نکته اول، باز هم سخن از یک تحول خودبه‌خودی است. گویا فکر و مدیریت در این روند نقشی نداشته است و باز هم نقض قانون علیت است.

در مورد نکته دوم، تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری طبق تحلیل مارکسیستی در تقابل بین خصلت اجتماعی کار و مالکیت خصوصی وسایل تولیدی است، حال آن‌که تضاد اساسی سرمایه‌داری در نادیده گرفتن نقش اخلاق، عواطف، احساسات انسانی، نقش معنویت، عدالت در مناسبات انسان‌ها، و بالأخره در باورنداشتن به جاودانگی انسان، خدا، و معاد است. اما در مورد نکته سوم، اکنون از انتشار این کتاب به زبان اصلی ۵۲ سال می‌گذرد و پیش‌بینی دگرگونی نظام سرمایه‌داری در آمریکا و اروپا تحقق نیافته است.

علاوه بر این، انقلاب سوسیالیستی طی قرن‌های نوزدهم و بیستم برخلاف پیش‌گویی مارکسیست‌ها در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری رخ نداد، بلکه در روسیه، چین، و مانند آن‌ها رخ داد که از دوره قبل از سرمایه‌داری صنعتی به صورت جهشی به دوره سوسیالیسم رسیدند، در حالی که تضادهای سرمایه‌داری و اختلافات طبقاتی بین سرمایه‌دار و کارگران پدید نیامده بود. این رخدادها همه نقض نظریه مارکس در تحولات مادی تاریخ است.

۱۹.۴ قیمت کار، ارزش نیروی کار

نیکی تین می‌نویسد:

کار خود یک کالا نیست و به همین دلیل نه ارزش دارد و نه قیمت. برای آن‌که بتوان کار را فروخت، باید پیش از فروش موجودیت داشته باشد. کسی نمی‌تواند چیزی را که وجود ندارد بفروشد... تنها توانایی کارگر به انجام کار، یعنی نیروی کار او، وجود دارد. چیزی که کارگر به سرمایه‌دار می‌فروشد، نیروی کار است... آن‌چه بیش از همه مورد توجه سرمایه‌دار است، توانایی کارگر برای انجام کار است. برای ایجاد ارزش اضافی و نه خود کارگر (نیکی تین ۱۳۸۷: ۱۰۶-۱۰۷).

باید توجه داشت که کارِ کارگر خدمت است، نه کالا که تجسم داشته باشد و مزدِ بهای خدمات نیروی کار است، نه بهای نیروی کار. بهای خدمات نیروی کار با سازوکار عرضه و تقاضا تعیین می‌شود. البته اگر کارگر بتواند در تولید مشارکت کند، در سود سهیم می‌شود. اسلام مشوق مشارکت کارگر در سود است و کار مزدوری را مکروه می‌داند، زیرا روزی او را محدود می‌سازد.^۱

در حال حاضر، در بسیاری از کشورهای جهان، احزاب کارگری و سندیکاهای کارگری در قانون‌گذاری به نفع کارگر و چانه‌زنی در تعیین دست‌مزد و سایر حقوق کارگران فعال‌اند و اجازه نمی‌دهند سرمایه‌داران یک‌طرفه قیمت خدمات نیروی کار را تعیین کنند. در ایران نیز براساس قانون کار، دست‌مزد کارگران را با توجه به اوضاع و شرایط اقتصادی، کمیته سه‌جانبه متشکل از نمایندگان کارگران، نمایندگان کارفرمایان، و نماینده دولت تعیین می‌کنند.

۲۰.۴ رانت زمین

در کتاب آمده است: «در نظام زمین‌داری، رانت ارضی تمام فرآورده اضافی تولیدشده توسط دهقانان را شامل می‌شد... کاری که بر روی زمین مرغوب انجام می‌گیرد، بازده تولیدی بیش‌تری دارد و سود اضافی به دست می‌دهد» (نیکو تین ۱۳۸۷: ۱۶۴).

هم‌چنان‌که در تولید صنعتی نقش ایجاد ارزش را برای نیروی کار می‌داند، ارزش‌ها در نظام زمین‌داری را نیز حاصل کار دهقانان می‌داند، حال آن‌که بازدهی بیش‌تر ناشی از کار بر روی زمین مرغوب حاصل نیروی کار نیست، زیرا نیروی کار چه در زمین متوسط از نظر بازدهی و چه در زمین مرغوب کار متفاوتی انجام نمی‌دهد. تأثیرگذاری سایر عوامل^۲ نقض نظریه مارکسیسم در مورد ارزش اضافی است. کیفیت زمین در این بازدهی متفاوت تأثیر گذاشته است، نه کار نیروی انسانی که در دو وضعیت تفاوتی ندارد.

۲۱.۴ تولید بزرگ‌مقیاس

نیکو تین نوشته است: «مفهوم تولید بزرگ‌مقیاس آن است که می‌توان ماشین‌آلات کشاورزی را به بالاترین حد ممکن مورد استفاده قرار داد. در مزارع بزرگ بازده تولیدی کار

بالا تر است» (نیکی تین ۱۳۸۷: ۱۷۲). این عبارت اعتراف به تأثیر ماشین‌آلات و بزرگی مقیاس تولید در بازدهی تولید است که اعتراف به شکست نظریه مارکسیسم در نقش نیروی کار در ایجاد ارزش است. مؤلف می‌گوید: «در مزارع بزرگ بازده تولیدی کار بالاتر است»، حال آن‌که بازدهی کار و نیروی کار در واقع تغییری نکرده است. آن‌چه تغییر کرده و تأثیر گذاشته، استفاده بیش‌تر از ماشین‌آلات و بزرگی مقیاس تولید است که موجب کاهش هزینه و افزایش بهره‌وری ناشی از مدیریت می‌شود.

۲۲.۴ نقد درون‌ساختاری و برون‌ساختاری کتاب

از جهت درون‌ساختاری، کل اثر دارای انسجام و نظم منطقی است و تسلسل عناوین از موضوع اقتصاد سیاسی آغاز شده است و در دو بخش سرمایه‌داری پیش از انحصار و سرمایه‌داری انحصاری به توضیح مبانی اقتصاد سیاسی از دیدگاه مارکسیستی می‌پردازد. هریک از فصول نیز انسجام دارند و عنوان فصل را تبیین می‌کنند. کتاب فاقد منابع است. البته معادل انگلیسی اصطلاحات در پانوشته‌ها ذکر شده است. از جهت برون‌ساختاری، باتوجه به تضاد مفاهیم اقتصادی کتاب با آموزه‌های دانش اقتصاد، با نقدهای متعددی مواجه است که در مقاله ذکر شده است.

۵. نتیجه‌گیری

قبل از پایان قرن بیستم، سوسیالیسم مارکسیستی به تاریخ پیوست. نقدهای مطرح شده در این مقاله نشان‌دهنده ضعف‌های محتوایی کتاب باتوجه به آموزه‌های دانش اقتصاد و دقت عقلی است. کتاب برای آموزش اقتصاد در شوروی سابق تألیف شده است و باتوجه به محتوای مارکسیستی آن قابل‌استفاده برای آموزش اقتصاد در کشورهای اسلامی نیست. در این بررسی نشان داده شد که دیدگاه‌های مارکسیستی اثر از دیدگاه تولید ثروت مادی، مالکیت وسایل تولید، ماتریالیسم تاریخی، نیروهای مولد و روابط تولیدی، پیدایش بشر، پیدایش زبان، نقش کار در ارزش کالاها، کار مجسم و مجرد، زمان کار اجتماعاً لازم، پول، ارزش اضافی، سرمایه‌داری، رابطه اجتماعی تولید، کار لازم و کار اضافی، تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری، قیمت کار، سرعت چرخ تولید، انباشت سرمایه، استثمار کارگران، و ارتش ذخیره صنعتی، رانت زمین، و تولید بزرگ مقیاس موردنقد است.

پی‌نوشت

۱. الرَّجُلُ يَتَجَرُّ، فَإِنْ هُوَ آجَرَ نَفْسَهُ أُعْطِيَ مَا يُصِيبُ فِي تِجَارَتِهِ، فَقَالَ: لَا يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ، وَ لَكِنْ يَسْتَرْزِقُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَتَجَرُّ، فَإِنَّهُ إِذَا آجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ (کلینی ۱۴۱۱: ج ۵، ۹۰).
شخصی می‌تواند تجارت کند، باین‌حال اگر خودش را اجیر [دیگری] سازد، به‌اندازه‌ای که خودش تجارت کند، به او داده می‌شود. فرمود: اجیر نشود، بلکه از خداوند بزرگ روزی طلبد و دست به تجارت زند، زیرا اگر اجیر شود، مانع روزی خود شده است.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

- درآمدی بر *اقتصاد اسلامی* (۱۳۹۳)، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران: سمت.
- دون، استفان پ. (۱۳۶۸)، *سقوط و ظهور شیوه تولید آسیایی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز. سایت دانشگاه کوبان، روسیه، قابل‌بازیابی در: <https://www.tinat.group>.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۸۷)، *اقتصادنا*، قم: بوستان کتاب.
- فروند، ژولین (۱۳۸۶)، *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ویراسته اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۱)، *اصول الکافی*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- مصباحی، غلامرضا (۱۳۶۳)، «تئوری ارزش کار»، *مجله نور علم*، ش ۶.
- نیکی تین، پیتر (۱۳۸۷)، *مبانی اقتصاد سیاسی*، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: آگاه.
- ولی، عباس (۱۳۷۵)، «تناقض‌های مفهوم شیوه تولید آسیایی»، *ماه‌نامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، پیاپی ۱۱۱-۱۱۲.

